

حسن باقری از زبان حسن دانایی فر

می‌گفت آینده از آن کسی است که قدرتمندتر باشد

گروه سیاسی / حسن دانایی فر، متولد ابتدای دهه چهل شمسی در شوشتر خوزستان و از جمله فرماندهان نیروهای سپاه در طول دوران دفاع مقدس است. وی که دانش آموخته مهندسی عمران نیز هست، در سال‌های پس از جنگ علاوه بر مسئولیت‌های نظامی، مسئولیت اداره سفارت ایران در کشور عراق را نیز در نیمی از دهه اخیر به عهده داشت. دانایی فر نقش مؤثری در تخلیه اردوگاه اشرف در عراق و اخراج مجاهدین خلق از این کشور داشت و همچنین سرپرست هیأت ایرانی در مذاکرات ایران و امریکا در بغداد در باره مسائل امنیتی عراق در سال ۱۳۸۶ بود. این گفت و گو در سال های میانی دهه ۶۰ انجام شده است.

از مسائل مهم بعد از انقلاب گروه‌گهایی در خوزستان بودند که از حزب بعث عراق دستور گرفته و درگیری‌هایی به نام خلق عرب، ایجاد کردند. از همان اوایل ما درگیر مبارزه و ایجاد امنیت در شهرهای استان خوزستان بودیم، قبل از جنگ ما در مرز حضور پیدا کردیم بخصوص در منطقه سلجمه، زیرا در آنجا عناصری از بصره، حتی یعنی‌های عراقی و ضدانقلاب فراری وارد ایران می‌شدند و اسلحه و مواد منفجره و امکاناتی

برای خرابکاری وارد کشور می‌کردند. من عضو سپاه خوزستان بودم و طبیعتاً درگیر این مسائل شدم. تجاوز عراق در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد. ما که در سپاه خوزستان بودیم از همان ابتدا برای دفاع و جلوگیری از تجاوز صدام و نیروهای ارتش بعث عراق وارد شدیم.

دشمن بعضی در محورهای دزفول، شوش، سوسنگرد، حمیدیه، دب حردان، اهواز، خرمشهر و آبادان وارد شد و نیروهای خوزستان به مقاومت و درگیری با ارتش عراق مشغول شدند. اولین کسی که خارج از خوزستان به صحنه نبرد و ستاد جنگ وارد شد، حسن باقری بود که از اول مهر ۱۳۵۹ از اطلاعات مرکز به سپاه خوزستان وارد شد. اولین اقدام حسن باقری کشف دشمن بود. معمولاً هر شب به صورت چریکی و پارتیزانی گروه‌های متحرکی را تشکیل داده بود که به شناسایی می‌رفتند و مواضع عراقی‌ها را دقیق در شب شناسایی می‌کردند، اگر ضرورت داشت شب و روز بعد در منطقه می‌ماند، عمق مواضع دشمن را شناسایی می‌کردند. در صورت نیاز به دشمن شیخون می‌زدند. با تهیه کالک و نقشه دقیق از استعداد نحوه استقرار و نوع تجهیزات

دشمن اطلاعات دقیقی به دست می‌آورد. این مرحله پیشروی دشمن بود. من هم به عنوان یک پاسدار در این برنامه‌ها شرکت می‌کردم و شاهد پیشروی ارتش عراق بودم. پیشروی عراقی‌ها به سمت دزفول، شوش، اهواز و خرمشهر سریع بود. در جنوب اهواز تا دب حردان و فولاد و غرب اهواز تا جبهه حمیدیه و دزفول تا پل نادری و پشت کرخه در غرب شوش پیشروی کردند. اواخر پاییز سال ۱۳۵۹ ارتش عراق زمینگیر شد. در این زمان بود که حسن باقری اطلاعات جامع و کاملی از دشمن تهیه کرده بود. این شناسایی‌ها تداوم داشت و هیچ گاه متوقف نشد.

■ **سازماندهی امر(شناسایی)**

حسن باقری این شناسایی‌ها را با سازماندهی کرده بود، خط دهی می‌کرد، گزارش می‌گرفت، در این شناسایی‌ها افرادی را انتخاب می‌کرد که از لحاظ قدرت بدنی و قدرت ایمانی توانایی بیشتری نسبت به دیگران داشتند. البته هر کس وارد اطلاعات عملیات می‌شد، حسن باقری به او آموزش می‌داد، مرتب تحت نظرش کار می‌کرد، پوروش می‌یافت تا در کارش حرفه‌ای شود، او را

«اواخر اردیبهشت سال ۶۰ حسن باقری برای ۱۸ نفر از نیروهای اطلاعات عملیات دوره دیگری را در تهران تدارک دید. این دوره نقشه خوانی و تفسیر عکس هوایی در اطلاعات عملیات بود. به این دوره آموزشی دوره عالی گفته می‌شد. بعد از گذراندن دوره به استان خوزستان برگشتم. دو ماه در اطلاعات عملیات کار کردم. حسن باقری از کسانی بود که در این دوره طرح عملیات حمزه را بررسی و در روی زمین تطبیق کنند. هدف حسن باقری بالا بردن کیفیت نیروها بود. طرح عملیات حمزه را خودش تهیه کرده بود. اواخر شهریور پست فرماندهی سپاه به وجود آمد و آقای محسن رضایی فرمانده سپاه شد و سال ۱۳۶۰ عملیات ثامن الائمه انجام شد. عمده این نیروها در کنار حسن باقری بودند البته اینجا هم جنبه آموزشی داشت

گلف رفت و حسن باقری به طور کامل آقا محسن را درباره جنگ توجیه کرد و اطلاعات جامع و کاملی که طی یکسال جمع‌آوری شده بود در اختیار ایشان گذاشت. حسن باقری یک انضباطی در روند جنگ به وجود آورده بود که برای آقای محسن رضایی بسیار مفید و ارزشمند بود. مثلاً از اوایل خرداد ۱۳۶۰ شناسایی برای عملیات را در منطقه سوسنگرد آغاز کرده بود، این شناسایی‌هایی در رمل‌های شمال بستان تا جزایه ادامه داشت و راهکارهای خوبی را پیدا کرده بود که می‌توانست غافلگیرانه تا ۴۰ کیلومتر به عقبه دشمن نفوذ کرده و عقبه دشمن را در جزایه ببندد. این اطلاعات را جهت آزادی بستان در اختیار فرمانده کل سپاه گذاشت و طرح عملیات را هم نوشت. حسن باقری مرا به گلف فراخواند و نامه‌ای می‌دادند و مرا روی منطقه دزفول توجیه کرد و گفت ما بزودی می‌خواهیم در آنجا عملیات انجام دهیم، باید به منطقه بروید و خود را به آقای عبدالمحمد رونفی معرفی کنید. در مهرماه ۱۳۶۰ سرهنگ علی صیاد شیرازی به عنوان فرمانده نیروی زمینی از سوی امام انتخاب شدند. با این انتخاب نزدیکی زیادی بین سپاه و ارتش به وجود آمد. کارها به شکل مشترک انجام می‌گرفت. عملیات طریق القدس را بررسی و در روی زمین تطبیق کنند. هدف حسن باقری بالا بردن کیفیت نیروها بود. طرح عملیات حمزه را خودش تهیه کرده بود. اواخر شهریور

پست فرماندهی سپاه به وجود آمد و آقای محسن رضایی فرمانده سپاه شد و سال ۱۳۶۰ عملیات ثامن الائمه انجام شد. عمده این نیروها در کنار حسن باقری بودند البته اینجا هم جنبه آموزشی داشت. ■ **انضباط در روند جنگ** بعد از عملیات آقای محسن رضایی به به حال خود رها نمی‌کرد. حسن باقری از احمد فروزنده مسئول اطلاعات عملیات خرمشهر خواسته بود اطلاعات دقیقی از خرمشهر تهیه کند. احمد فروزنده اقدام به نفوذ و شناسایی در داخل خرمشهر که دست عراقی‌ها بود، کرد و من هم جزو آنها انتخاب شدم. مسئولان جنگ برای پاکسازی و بیرون راندن عراقی‌ها نیاز به اطلاعات دقیق داشتند و این کار فقط از دست حسن باقری برمی‌آمد.

■ **مراحل آموزش نیروها**

تعداد ۵۰ نفر از نیروهای کادر سپاه برای آموزش انتخاب شدند تا یک دوره آموزشی را در اهواز طی کنند. اواخر آبان ماه سال ۵۹ این دوره شروع شد. درست زمانی بود که عراقی‌ها زمینگیر شدند. این دوره ۳ ماه طول کشید. دوره جسمانی بسیار سختی را گذراندیم. هدف این بود که

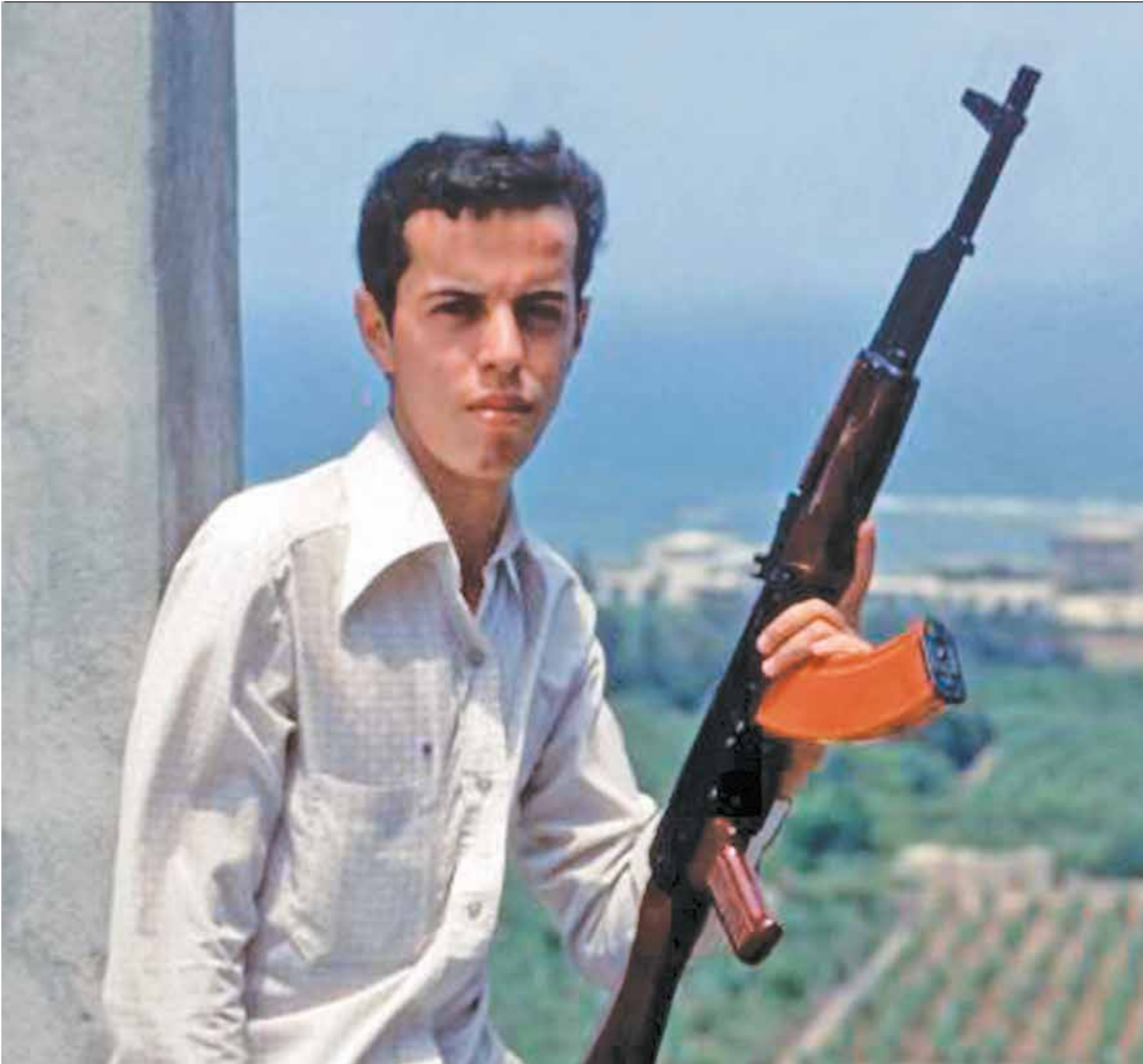
بتوانیم در عراقی‌ها نفوذ کنیم، از رودخانه کارون یا کرخه عبور کنیم و داخل نیروهای عراقی نفوذ کنیم، شناسایی در عمق انجام دهیم، اگر لازم بود عملیات‌هایی که طراحی شده بود، انجام بدیم. نیروها بعد از آموزش زیر نظر حسن باقری سازماندهی شدند تا کارهای شناسایی در محورهای مختلف در جنوب انجام دهند. بعد وارد کار شناسایی شدیم و به شناسایی می‌رفتیم، گزارش تهیه می‌کردیم، مناطق جدید را در شناسایی کشف می‌کردیم، همان طور که حسن باقری می‌خواست. همه نیروهای اطلاعات عملیات به حسن باقری علاقه‌مند بودند، مطیع اوامرش بودند، با همه وجود و عشق در این شناسایی‌هایی که او تعیین می‌کرد، شرکت می‌کردند و سختگیری‌هایش را به جان و دل می‌پذیرفتند.

اواخر اردیبهشت سال ۶۰ حسن باقری برای ۱۸ نفر از نیروهای اطلاعات عملیات دوره دیگری را در تهران تدارک دید. این دوره نقشه خوانی و تفسیر عکس هوایی در اطلاعات عملیات بود. آقای حسن باقری باز مرا انتخاب کرد. ما به تهران اعزام شدیم و در یک ساختمان روبه‌روی مخابرات در میدان ونک آن دوره را گذراندیم، به این دوره آموزشی دوره عالی گفته می‌شد. بعد از گذراندن دوره به استان خوزستان برگشتم. دو ماه در اطلاعات عملیات کار کردم. حسن باقری از کسانی بود که در این دوره طرح عملیات حمزه را بررسی و در روی زمین تطبیق کنند. هدف حسن باقری بالا بردن کیفیت نیروها بود. طرح عملیات حمزه را خودش تهیه کرده بود. اواخر شهریور

پست فرماندهی سپاه به وجود آمد و آقای محسن رضایی فرمانده سپاه شد و سال ۱۳۶۰ عملیات ثامن الائمه انجام شد. عمده این نیروها در کنار حسن باقری بودند البته اینجا هم جنبه آموزشی داشت.

■ **انضباط در روند جنگ**

بعد از عملیات آقای محسن رضایی به



دزفول می‌آیم، من هم به دزفول برگشتم. حسن باقری به دزفول آمد، فرماندهان دزفول برایش خیلی احترام قائل بودند، اصلاً همه کارهایشان را تعطیل می‌کردند و دنبال حسن باقری بودند. آن زمان که به دزفول آمد، من و مهدی زین‌الدین هم همراه شدیم. خب حسن باقری هر دوی ما را می‌شناخت و از نیروهای خودش بودیم. آن روز از پل نادری، تپه شاوریه و بلتا، امامزاده عباس، دالپری تا دهلران را دیدیم. حسن باقری نقشه بسیار دقیقی از منطقه داشت، وقتی ما را توجیه کرد متوجه شدیم اطلاعاتش بیش از همه افرادی بود که در منطقه بودند.

■ **آن موقع ۱۸ سالم بود**

در راستای عملیات غرب دزفول، ما را به منطقه دالپری برد و مسئولیت شناسایی آنجا را به من واگذار کرد. اینشان هم از محور پل نادری تا زین‌الدین بود و از لزه تا پل چیخواب را به من واگذار کرد. خط حدم ضلع شمالی از امامزاده عباس تا منطقه دهلران بود. سمت چپ من هم مهدی زین‌الدین که خط حدش از امامزاده عباس در کل منطقه ایجاد کرده بود که من هم در آن قرار گرفتم. اطلاعاتم در این گزارش‌ها باید بسیار دقیق باشد. در گزارش محورهای تپه کمرسرخ، محور دامداری شماره ۱۳، رودخانه چیخواب، با نقشه رفته بودم و همه را شناسایی کردم و روی نقشه موضع عراقی ترسیم کردم، این نقشه از قبلی دقیق‌تر بود. با اینکه خودش استاد این کار بود، از این کار من خوشش آمد. یک روز گزارشی تهیه کردم و به گلف رفتم. وقتی نزد حسن باقری رسیدم خیلی با محبت برخورد کرد، با دقت به گزارشم گوش کرد. وقتی فضا را این‌طور دیدم در خواستم را مطرح کردم. آن موقع هیچ چیزی نداشتم، حتی با ماشین روستایی‌ها رفته بودم. سریع درخواستم را اجابت کرد و یک جیب و دو موتور به من دادند، درخواست نیرو هم کردم که به آقای جعفر اسدی دستور دادند چهار نفر در اختیارم گذاشتند. آقای کاظم حقیقت، آقای عزت پور، آقا سهراب که بعداً شهید شد و آقای دستغیب اسم او را حسین گذاشته بود، آقای بهادر را به من معرفی کرد. برای ادامه شناسایی سفارش کردند که از عمق دشمن باید شناسایی شود، استعداد دشمن، احتیاط‌ها، راه‌های ضدحمله و قرارگاه‌های دشمن را شناسایی کنیم. خیلی کار بود، اما خوشحال بودم که کار و مأموریتم را سریع و روشن مشخص کردند. از این زمان ارتباطم با حسن باقری بیشتر شد و برایش گزارش می‌فرستادم. با وسایلی که تحویل گرفت و نیروهایی که در اختیار داشتم، شب و روز نمی‌شناختم. کالک دقیقی تهیه کردم تا در جلسه‌ای که به دزفول دعوت شدم، به حسن باقری ارائه دهم. در آن جلسه فرماندهان تپ‌های جدید هم می‌آمدند. به دزفول رفتم. فرماندهان آمده بودند. مرتضی قربانی، فتح‌الله

ارتباط مستقیم کاری داشتیم. ارتباط عاطفی و علاقه خاصی به ایشان پیدا کردم. این علاقه روز به روز بیشتر می‌شد و منتظر آمدنش به منطقه بودم. وقتی می‌آمد یک روحیه شاد و با نشاط پیدا می‌کردم. چیزهای جدید یاد می‌گرفتم. خوب توجیه می‌کرد کار محول می‌کرد و هم قدر کار را می‌دانست. شجاعت فوق‌العاده‌ای داشت. مطالب را سریع می‌گرفت.

■ **شرح یک عملیات**

بسیار تیز و باهوش بود. حسن باقری مرتب به منطقه می‌آمد. یک روز آمد و سید محسن موسوی را که معلم بود به من معرفی کرد. آقای موسوی یکی از عشایر عرب از عوامل اطلاعاتی حسن باقری بود که منطقه را بخوبی می‌شناخت. به او سفارش کرد در شناسایی به من کمک کند. با آن شخص کل منطقه را با آن وسعت شناسایی عمومی کردم، چون نقشه‌خوانی و کار کالک کرده بودم و عکس هوایی بلد بودم سریع اینها را منتقل کردم و برای حسن باقری به اهواز فرستادم. حسن باقری یک زنجیره اطلاعاتی قوی در کل منطقه ایجاد کرده بود که من هم در آن قرار گرفتم. اطلاعاتم در این گزارش‌ها باید بسیار دقیق باشد. در گزارش محورهای تپه کمرسرخ، محور دامداری شماره ۱۳، رودخانه چیخواب، با نقشه رفته بودم و همه را شناسایی کردم و روی نقشه موضع عراقی ترسیم کردم، این نقشه از قبلی دقیق‌تر بود. با اینکه خودش استاد این کار بود، از این کار من خوشش آمد. یک روز گزارشی تهیه کردم و به گلف رفتم. وقتی نزد حسن باقری رسیدم خیلی با محبت برخورد کرد، با دقت به گزارشم گوش کرد. وقتی فضا را این‌طور دیدم در خواستم را مطرح کردم. آن موقع هیچ چیزی نداشتم، حتی با ماشین روستایی‌ها رفته بودم. سریع درخواستم را اجابت کرد و یک جیب و دو موتور به من دادند، درخواست نیرو هم کردم که به آقای جعفر اسدی دستور دادند چهار نفر در اختیارم گذاشتند. آقای کاظم حقیقت، آقای عزت پور، آقا سهراب که بعداً شهید شد و آقای دستغیب اسم او را حسین گذاشته بود، آقای بهادر را به من معرفی کرد. برای ادامه شناسایی سفارش کردند که از عمق دشمن باید شناسایی شود، استعداد دشمن، احتیاط‌ها، راه‌های ضدحمله و قرارگاه‌های دشمن را شناسایی کنیم. خیلی کار بود، اما خوشحال بودم که کار و مأموریتم را سریع و روشن مشخص کردند. از این زمان ارتباطم با حسن باقری بیشتر شد و برایش گزارش می‌فرستادم. با وسایلی که تحویل گرفت و نیروهایی که در اختیار داشتم، شب و روز نمی‌شناختم. کالک دقیقی تهیه کردم تا در جلسه‌ای که به دزفول دعوت شدم، به حسن باقری ارائه دهم. در آن جلسه فرماندهان تپ‌های جدید هم می‌آمدند. به دزفول رفتم. فرماندهان آمده بودند. مرتضی قربانی، فتح‌الله

آن موقع در منطقه رقابت‌هایی منفی بود که چرا اینها از بیرون می‌آیند، جنگ را اداره می‌کنند. شهید حسن باقری نیازی به این موضوعات نداشت، فراتر از این مسائل بود، چون شخصیت و اثرگذاری و فکرش بالاتر از این بود که بخواهد چنین بگوید. ولی او این احساس را در ما به وجود آورد که روی این موضوعات تعصب کوری نداشته باشیم. کسی قوی هست، خب قوی هست. موضوع بین ما و حسن باقری بالعکس بود و همین باعث شده بود که رابطه عمیقی هم به وجود بیاید. حسن باقری به دنبال رشد استعدادها و کادرسازی بود. از اینجا دیگر با حسن باقری